

شمع که بعاقبت درین سوز	هم کشته شوم اگر نمیرم
ترسم که کمان ابروانش	از کیش بر آورد چو تیرم
در گوش نکردم از جوانی	پندی که بداد عقل پیرم
بر خواسته ام بد آنکزین پس	بنشینم و صبر پیش گیرم

دل زنده بعشق تست غم نیست

گر من ز محبت بمیرم

اصول اخلاق

ترجمه اشراق خاوری

— ۳ —

نگارش جرجی زیدان

واقعه احمد بن حنبل و همراهان او نیز در این زمینه گواه مبین و شاهد امینی است : مأمون عقیده بحدوث و مخلوقیت قرآن مجید را بمردم پیشنهاد نمود و حکام خود نوشت که این رأی را بر عموم مردم از عالم و غیر عالم عرضه کنند و مخالفین را پاداش زشت دهند و در صورت ابرام بقتل رسانند . در آغاز گروهی بسیار خلق و حدوث قرآن را انکار نمودند نمایندگان ولایات آنان را بحکم مأمون در زنجیر افکندند منکرین اجباراً قائل بخلق قرآن شده رهائی یافتند مگر چهارتن که یکی از آنها احمد بن حنبل امام مشهور است . نماینده مأمون بچهار نفر مزبور برای مرتبه دومین تذکر داد که در صورت انکار خلق قرآن بمجازات سخت دچار خواهند شد از این تهدید دو نفر از آنها از عقیده قدیمت قرآن برگشته بحدوث ان قائل شدند و دو نفر دیگر که یکی احمد بن حنبل و دیگری ابن نوح بود بر رأی خود باقی ماندند و اعتنائی بوعید و تهدید مأمون نکردند . نماینده مأمون ان دو را بزنجیر بسته و بطوس نزد مأمون

فرستاد. قضا را در آن اثنا مأمون بمرد و پس از او چون معتصم بخلافت نشست احمد بن حنبل را حاضر کرده او را مجبور بتغییر عقیده نموده احمد را کرد معتصم او را چندان تازیانه زد که احمد از هوش رفت معتصم امر کرد تا پوست بدن احمد را کنده و همچنان بزندانش کردند احمد بن حنبل با اینهمه در قدیمت قرآن ثابت بود تا بمرد.

«اشاعره غیر از کلام لفظی بتقسیم دیگری قائلند که او را کلام نفسی میخوانند و بانحکام و وجود آن کلام در نفس متکلم پیش از آنکه بصورت کلام لفظی در آید قائلند. درباره قرآن مقدس نیز معتقدند که حقایق و معانی قرآن قبل از تنزل بعالم الفاظ و پیش از آنکه بصورت کلام لفظی در آید در ذات باری تعالی موجود بود و علیهذا قرآن را حقیقتاً قدیم میدانند چون از جنبه کلام نفسی در ذات خداوند بوده و باری تعالی چون قدیمست کلام نفسی قرآن هم قدیم است و فقط قسمت لفظی قرآن را حادث میدانند. مأمون الرشید خواست قول بقدمیت قرآن را لغو کند بنا بر این چنانچه دیدیم افراش را مجبور بترك این عقیده نمود.»

عموم انبیا و سفراء آسمانی بوسیله همین صفت مقصد و مرام و تعالیم و احکام خود را در بین طوائف و ملل منتشر نموده و حقانیت خود را ثابت مینمایند مصلحین بزرگ نیز که در هر دوره ظهور میکنند بواسطه ثبات و استقامت بشر این و از آن خود موفق میشوند: در میانه مصلحین هر کدام که در این صفت مستوی گردند زحمات آنها به هدر رفت و هر يك پافشاری کردند بمقصد رسیدند. در قسمت نواخ آسمانی این قضیه مسلم و معلوم و محتاج بانشاره و ذکر نیست زیرا مدعیان کاذب را تاب و توان استقامت و ثبات نخواهد بود یعنی دروغگوئی او او را از تحمل مشقات و بلاها باز داشته و ثبات و استقامت را در او نشانی نیست ام در قسمت مصلحین و ارباب علوم اختری سخن میگوئیم: اریوس که یکتن از کیشهای کلیسای اسکندریه بود در اوایل قرن چهارم میلاد منکر لاهوت مسیح شد و عیسی

را مانند سایر بشر پنداشت جمعیتی گرد او درآمدند و با وی هم عقیده شدند و او را نصرت کردند. قسطنطین امپراطور روم او را بخواست و بمحاکمه اش پرداخت لکن آریوس تا آخرین نفس از عقیده خود دست نکشید و بر اثر استقامت طریقه اش انتشار یافت؛ **لوتیروس** صاحب مذهب انجیلی و مؤسس سلسله پروتستانت با اعتقادات راسخه و تقالید موروثه و قوانین مدونه زمان خود بجنگید و اعتناء پیدگویی و توجه رنج و زحمت نکرد و از اینرو قادر شد تشکیل عقیده و مذهبی بدهد که پیروانش امروزه از اعظم شیعیان صاری بشمار میروند: **سقراط** در راه نصرت علم ثبات کرد و فلسفه قدیمه را از خیال بعالم خارج آورد تعالیم او بانظریات و اوهم سخیفه بسیاری از معاصرین وی مخالف بود از اینرو از سقراط انتقام کشیدند: و خطیبی که اسمش «**انتیوس**» بود با سقراط در مقام مقاومت و طرد تعالیم عالیه او برآمد و راه مجادله سپرد و بحکومت نوشت که سقراط منکر خدایان شده و حرمت قانون را خرق کرده بالاخره قتل او را درخواست نمود حکومت از سقراط خواست که حاضر شود و از خود مدافعه کند سقراط امتناع نمود زیرا میدانست که او را خواهند کشت و عاقبت چنین شد که او را در محبس بازهرگشتند یاران و شاگردان سقراط هر چند او را بفراز وادار کردند و راه خلاصی او را مهیا نمودند حاضر نشد و گفت «اگر میتوانید جائی پیدا کنید که مرگ در او نباشد تا من آنجا فرار کنم» چون وقت رسید جامی از زهر بدو دادند و او را مجبور بنوشیدن کردند سقراط لاجرم آن جام را سرکشید شاگردانش بنای گریه گذاشتند سقراط گفت «برای چه گریه میکنید؟ من زنها را بیرون کردم که صدای گریه نشنوم مرد باشید و مانند مردان رفتار کنید گریه کار زنانست».

عالم مشهور گالیه در قرن هفدهم بحرکت مستدیره زمین قائل شد اگرچه در این راه کشته نشد لکن رنج بسیار دید و بحبس افتاد در محفل دینی محاکمه اش

کردند روحانیون بی همه چیز انصر باو گفتند عقیده تو در این قسمت مخالف کتاب مسیح است و هر چه خواستند او را وادار کنند که از رأی خود باز گردد او جداً ابا نمود بقتلش تهدید نمودند اول اندکی ترسید و خواست بر گردد لکن بزودی پشیمان شده پای را سخت بر زمین زده و گفت « با همه این تهدیدها و با همه این اقوال شما باز زمین میگردد » خلاصه تا آخر عمر در تحت مراقبه و فشار دسائس روحانیون بی انصاف گرفتار بود ولی استقامت و ثبات از دلایل بر صحت و اطمینان عقیده عالمی اوست .

باری این صفت که عبارت از ثبات و متانت خلق است غالباً از اثر ثبات در مبدء تعبیر میکنند . ما باین صفت بسیار محتاجیم و کمتر کسی از ما باین خلق و خوی آراسته است بی پرده بگوئیم ما در هر کار از حیث ثبات در مبدء مانند پسر مرغی هستیم که در مهتاب باد تند قرار یافته نمیفهمیم معنی مبدء و ثبات در آن چیست . هر وقت رأی ما را در مسئله سئوال کنند اول چنین بکه بذهن ما میرسد فی الفور بدون فکر میگوئیم و در صورت خواستن دلیل ممکن است فوراً از آن باز گردیم این مطلب را سبب ضعف متانت خلق است . ثبات در اعمال نیز در این قسمت داخل است بزرگترین عامل وصول بمقصود همین ثبات در مبدء است انسان هر چند در کار دارای نشاط و اقدام باشد بدون ثبات و خلق متین بمقصود نخواهد رسید اگر صبر و ثبات در قبال عوارض و موانع نباشد هیچ گاه شاهد مطلوب جلو نخواهد کرد .

دوم - اعتماد بنفس

این صفت نیز از قبیل متانت خلق است زیرا بقوت عزیمت و صدق اعتماد انسان متوقف است ما باین صفت بی نهایت محتاجیم و در کارها بخودمان اعتماد نداریم اسلاف ما در اعمال خود بدیگران اعتماد کرده اند ما هم روی هم را اصل

تربیت شده ایم اینست که در لوازم تربیت و تعلیم و سائر شئون اجتماعی محتاج به یاری دیگرانیم بدتر از همه آنکه بواسطه عدم اعتماد بنفس اعمال ما در دست اجانب افتاده است .

اعتماد بنفس انسانرا عادت میدهد که در اعمال خود بخود اطمینان کند و منماً چنین شخصی ترقی خواهد کرد و بمقصود خواهد رسید .
سوم - سعه صدر یا (حوصله) است

ای صفت هم از اهم فضائل و از فروع ثبات و متانت خلق بشمار میرود . سعه صدر تأثیر عوارض را در انسان تقلیل میکند و جنبه عاقله را تقویت مینماید شخص پر حوصله و اسع الصدر بامور صغیره توجه نکند و بموانع کبیره اهمیت ندهد در هر کار با تأنی و تفکر اقدام کند و از اینرو کمتر خطا و خبط میکند مردمان سبکروح کم حوصله چون باعجله و حدت بکار اقدام دارند بالمآل بهره وافی از اقدام خود نمیبهرند .

از دوره و عهد تمدن اسلامی بعضی از صفات و مناقب ممدوحه بشرقین پشت پشت ارث رسیده ولی باهمه اینها آنچه که گفتیم ما بی نهایت در ترقی و تعالی اجتماعی خود محتاجیم و باید بمراتب مذکوره اطفال خود را تربیت کنیم و اینمعنی جزب تربیت صحیحه در منازل و مدارس حصول پذیرد .

(مقاله جرجی زیدان خانه یافت)

مأسفانه در ایران ما قسمت تربیت منزلی که منوط بتوجه مادران است بی نهایت ناقص و بی ثمر است . و ما نباید هم چشم امید از این قسمت داشته باشیم زیرا اطفالی که در دامن توجه مادران بیسواد پرموهوم که جز تصویر جن و پری در مقابل چشم طفل چیز دیگر نمیآورند و جز با دعای ام الصبیان و . . . گوش و حواس بچه را از کوچکی آشنا نمیسازند بدیهی است که هیچوقت محل

جلوه اخلاق فاضله و مطلع عوامل مهمه ترقی و تکامل نخواهند شد. آمدم سر قسمت تربیت مدارس. مدارس حالیه نسبت بمکتب خانه های قدیمی البته خیلی بهتر است وزارت معارف هم در سال مخارج هنگفتی بمصرف میرساند نمایندگان معارف ولایات و مضافات هم اگر همه در نشر معرف ساعی و جدی باشند باز غلبه بامعارف پروران است ولی اصل موضوع که انتخاب معلمین کار آزموده دانشمند خوش اخلاق باشد خراب است بنده تقاضیکه تا کنون دیده ام از حیث معلم بی اندازه ناقص بوده چه بسا حقوقهای نسبتاً گزاف که باشخاص بی سواد بیکاره در سال باسم معلمی داده میشود. اشخاصیکه بهیچوجه رسوم و آداب تربیت را نمیدانند، بسیاری از معلمین هنوز در مقابل چشم شاگردان در سر کلاس باسر آستین خود آب بینی خود را پاک میکنند، از روی صندلی گاه گاهی برانزرفع زوائد وجود خم شده سر از پنجره اطاق بیرون کرده خلط دماغ و بصف خود را باقوت و قدرتی فوق العاده گلوله وار بخارج پرتاب میکنند که برخی از درات صغار ان هم بسر و روی شاگردان بیچاره میافتد. در قسمت مخارج تا ان حد امساک بخرج میدهند که کارشان در بازار و برون بکلاشی و نیزه بازی میکنند. چه تملق ها که برای یکدفعه سورچرانی از شاگردان یا اولیای انها میگویند. چه افتضاحها که برای دولت فراهم میکنند بلی چون مستخدم دولتند گرد در ذالت انها بدولت و وزارت معارف می نشیند. از این گذشته بقول محرر های قدیم سوادشان مطابق با اصل است و بقول اصولیها « اصل هم عدم است ». یکی از اعضای معارف حوزه خوزستان که سمت معلمی در یکی از مدارس دارد برها از نگارنده سئوالاتی کرده و میکنند که باعث تعجب و تحیر شده مثلاً گاهی می پرسد اقا خواهش میکنم بفرمائید معنی « سرو چمن » چیست؟ اقا بیخشید. بفرمائید گز انگور که در این جا « که هرگز نیارد گز انگور بار » شاعر گفته چه

میوه ایست؟ و در کجا بعمل میآید؟ اقا خیلی معذرت میخواهم معنی این کلمه «مردان روزگار» چیست که شاعر گفته «همت بلند دار که مردان روزگار...». حالا این باز خوبست چیز را که نمیداند میآید میپرسد خدا پدرش را بیامزد «روح پدرش شاد از این نادره فرزند» تعجب اینجاست شخصیکه بسمت معلمی ادبیات متوسطه یکی از مدارس خوزستان در همین سال که تازه گذشته برقرار بود و ادعایش بعرض میرسید یکی از محصلین معنی این دو بیت نظامی گنجوی را که درباره طلوع صبح و غروب ماه گفته است از وی پرسیده بود:

«سیاهی از حبش کافور میبرد شد اندر نیمه ره کافور دان خورد»

«ز حاقه زنگی در ماه میدید چومه در حاقه شد زنگی بخندید»

(خسرو و شیرین نظامی)

معلم ادبیات متوسطه جواب داده بود معنی این شعر که خیلی واضح است نظامی در اینجا حکایت حال یک نفر زنگی را کرده میگوید، سیاهی یعنی شخصی سیاه رنگ، ادم سیاه رنگ، انسان از نژاد اسود، فهمیدی خوب «از حبش یعنی افریقا» کافور میبرد «کافور چیزی است سفید که وقت دفن میت در مواضع سجود او میریزند» شد اندر نیمه ره الخ «یعنی جعبه کافور از دست زنگی افتاد و شکست» خیالی آسان است «ز حاقه زنگی در ماه میدید» یعنی یک نفر آدم سیاه یک حاقه گرفته بود مقابل چشمش و بماه نگاه میکرد، چومه در حاقه الخ یعنی وقتی که ماه را توی حاقه دید زنگی خندید که چطور شد باده آن بزرگی که بقدر زمین مدت در میان حاقه آن کوچکی جا گرفته است «حالا فهمیدی» خوب «خیلی بقاعده» برو بنشین!

از این نمونه ها بسیار داریم، تماشاست، قیامتست، محشر است، دیدن دارد، نشر بی سر و پائی فلان آقارا واسطه میکنند و معلم میشود، سابق روضه

خوانها بی سواد بودند حالا که روضه خوانی بازارش کاسد و متاعش فاسد شده و عمامه که لازمه تجارگریه فروش بود ازین رفته همان روضه خوانهای بیسواد بوساطت فلان آقا آمده اند معلم شده اند . مثلاً همین معلم ادبیات سابق لذکر یکوقتی پیش نماز بوده ، محضر داشته ، درس میگفته ، بقول خودش منظومه حاجی ملاهادی سبزواری را تدریس کرده . وحدت وجودی بوده . حالا آمده عمامه را برداشته کلاه گذاشته با این سواد که نمونه آن ذکر شد ماهی هفتاد تومان حقوق میگیرد ، از این قبیل بسیارند محض نمونه و شاهد مقال ان یکی دوتقر را مخصوص بذکر نمودم و مقصدی جز بیان حقیقت و جلب توجه وزارت معارف و نمایندگان محترم باصلاح این مقاصد ندارم . باری با این وضع معلمین دیگر امیدی هم بتربیت مدارس نمیماند ، آن تربیت مادری ، این عم تربیت علمی و اخلاقی معلمی و مدرسی . بقول آن آخوند « فایحه » :
اینک بیانات خود را بنگارش چندیت نیل خاتمه داده و اصلاح مفاسد را بمساعدت ظروف و اقدار محول می کنم :

در این محیط چو دریای بیکران نادان رسد بمقصد و راهی برای دانستن هر آنچه گفت حکیم زمانه فردوسی که مثل او بسخن هیچکس نوال نیست رسیده وقت که اشراق خاوری گوید همان و از سخن راستش میبا نیست

شدم بدریا غوطه زدم «ندیدم در»

گناه بخت منست این گناه دریا نیست

غزل

هر چند شمع ساخت بسوز و سخن نگفت
از روشنی چه نکته که با انجم نگفت
اگلا از زبان خموشی نبوده اند
زان گفته اند بتسخنی باشن نگفت
گفتار دل بگوش روان میتوان شنید
کس ز اهل دل شنیده که جانان سخن نگفت؟